بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 29 آبان 1388.

من به نظرم رسید یک نکته ای که در درس های خیلی قبل توضیح داده شده بود یک توضیح مختصری اضافه کنم به یک نکته ای و بحث فعلی مان را ادامه بدهیم. ما در مورد موضوع له اسم جنس می گفتیم موضوع له اسم جنس ذات لا به شرط قسمی است. آن ذات لا به شرط قطمی جزئی از مفهوم به شرط شیء است و جزئی از مفهوم به شرط لا است. صحبت سر این است که این لا به شرط قسمی را که می خواهد ذات لا به شرط اسمی را واضع چطوری تصور می کند که لفظ را به ازای او وضع کند؟ اینکه به هر حال یا در ضمن به شرط شیء است یا در ضمن به شرط لا است یا در ضمن لا به شرط است. خودش را مستقل از این اعتبار آیا می تواند او را تصور کند آن چیزی را که لفظی را که انسان به ازای یک مفهومی می خواهد وضع کند باید آن مفهوم را تصور کند. چطوری این مفهوم تصور می شود بدون اینکه هیچ یک از این سه تعیّن با آن همراه نباشد. به هر حال این یا به نحو لا به شرط است یا به نحو به شرط شیء است یا به شرط لا است. این چه شکلی تصور می شود؟ پاسخ این مطلب این است که ذهن انسان یک مفهومی را که در حالت های مختلف تصور می کند این قدرت را دارد که این مفهوم را از آن حالت هایی که با آن همراه هست مجرّدش کند. و تقیّدش را به آن حالت ها از آن بگیرد. این یک نوع کلی سازی است. این تجریدی که ذهن انسان دارد این تجرید یک صنفی کلی سازی است که شبیه همان تجریدی که در وجودات خارجی ذهن انسان تجرید می کند خب ذهن انسان می آید زید و بکر و عمر و خالد را خصوصیات فردیه اش را از آن سلب می کند یک مفهوم کلی می سازد. این یک مدل هست. و ذهن انسان هم قادر هست که مفاهیمی را که در ذهن خودش هست این مفهوم را هم از آن اطوار و انحاء تحصّل ذهنی اش آنها را مجرّد کند. یعنی در واقع ذهن انسان نگاه می کند می بیند که انسان را هم گاهی اوقات مجرّد تصور کرده است. مجرّد یعنی اینکه مفهوم دیگری همراهش نیست. گاهی اوقات به عنوان جزء یک ترکیب ملاحظه کرده است جزئی از به شرط شیء یا جزئی از به شرط لا تصور کرده است. ذهن انسان می تواند مفهوم انسان را از آن حالت هایی که در آن قرار گرفته است مجرّد کند. و این قدرت را دارد و یک قضیه تشکیل بدهد. این قضیه را در نظر بگیرید ما می گوییم مفهوم انسان الا ان یلاحظ وحده و اما ان یلاحظ جزئا لمفهوم الانسان العالم و اما ان یلاحظ جزئا لمفهوم الانسان العالم. خب این که موضوع قرار گرفته است که این محمولات بر آنها حمل می شود، این موضوع یک امر کلی است. به یک نحو یک نحو کلیت دارد. مصادیق این معنا یک مفهوم انسان هست در حالت های مختلف. این مفهوم انسان در حالت های مختلف سه تا مفهوم متباین نیستند ولی سه حالت مختلف به خودشان گرفته اند. همین به هر حال این مفهوم را به سه نحو مختلف و سه رنگ مختلف در می آورد. مفاهیم غیر اسم جنس هم قبلا عرض می کردم همین جور است. مثلا مفهوم زید گاهی اوقات تنها ملاحظه می شود. گاهی اوقات با یک وصف زید العالم. گاهی با یک وصف عدمی زید لا عالم تصور می شود. لفظ زید را که متکلم وضع می کند برای آن مفهوم از جهت حالتی که آن مفهوم در آن قرار گرفته است لا به شرط است. برای آن وضع می کند.و ان شئت قلت ما در واقع مفهوم انسان را ذهن انسان از آن مفهوم در حالت های مختلف یک جامعی می گیرد در حالت های مختلف ها، یک جامعی انتزاع می کند که این جامع خودش معقول ثانی است. چون مصداق این جامع مفاهیم هستند. نه مصداقش وجودات خارجی. معقول اولی آن چیزی است که مصداقش وجوبات خارجی است ولی این معقول، معقول ثانی است که مصداقش معقولات ازلی است. ولی لفظ را به ازای خود آن حاکی وضع نمی کنیم. از در حیطه حاکی محکی آن را می بیند و به ازای آن محکی و آن جهت مشترکه اش وضع می کند. و این وضع عام موضوع له خاص هم نیست ها این را توجه فرمایید. شهید صدر حالا صرف نظر از اینکه آن مفهومی را که در نظر می گیرد جامع بین مطلق و مقید می گیرد ایشان تصویر موضوع .... اسم جنس می گوید برای جامع بین مطلق و مقید وضع شده است. ما عرض کردیم جامع بین مطلق و مقید چیزی نیست جز لا به شرط مقسمی. ما نمی گوییم جامع بین مطلق و مقیّد. جامع بین انسان در هنگامی که در مفهوم مطلق به کار می رود و بین انسان در هنگامی که جزء مفهوم مقیّد هست. جامع بین که در واقع یک مفهومی هست به یک معنا جامع هم نیست چون این مفهوم در ادوار مختلف یک وجود عینی دارد. متباین مثلا انسان من زید من که الآن اینجا هستم یا آنجا هستم یا آنجا هستم سه تا من که نیستم ولی خب سه حالت مختلف دارد. یک وجود خارجی در حالت مختلف سه تا وجود نیست سه حالت دارد. من یک موقعی یک حکمی را بر انسان بار می کنم. می گویم من فلانی هستم. محمولی که بر من حمل می کنم قید ندارد که من در اینجا باشم حمل می شود من در آ«جا باشم باز حمل می شود من در جای دیگر باشم از جهت تقیّد به مکان لا به شرط است. هیچ قید مکانی ندارد. مفهوم هم لفظی را که ما برای آن وضع می کنیم نسبت به اینکه چگونه ملاحظه شود، تنها ملاحظه شود یا به عنوان جزء یک مفهوم دیگر ملاحظه شود از این لا به شرط است. و همین مفهوم از آن جهتی که مجرّد بودن و عدم مجرّدش را ما لا به شرط نسبت به او ملاحظه می کنیم. تنها بودن یا کنارش مفهوم دیگر. مفهوم دیگر وجود داشتن نسبت به او لا به شرط وضع می کنیم. و ان شئت قلت لفظ ما از انسان در این سه حالت یک جامع ذهنی انتزاع می کنیم و لفظ را برای خود جامع وضع نمی کنیم برای محکی جامع. این جامع از یک انسان که در سه حالت قرار گرفته است حکایت می کند. از آن همان قدر مشترکش همان انسانی که در آن سه حالت قرار گرفته است. حاکی، یک معقول ثانی است. اگر لفظ را به ازای معقول ثانی وضع کنیم وضع کنیم بحث خارج منطبق نیست. ولی برای محکی آن. و این هم از نوع وضع عام موضوع له خاص نیست. وضع عام موضوع له خاص به منزله اوضاع عدیده است. مثلا ببینید ما حالا مثال روشنی که برای وضع عام موضوع له خاص می خواهم بزنم این است که مثلا من می گویم همه بچه هایی که امروز در این بیمارستان به دنیا آمدند چون روز تولد پیغمبر (ص) هست اسم همه بچه ها را گذاشتیم محمد. اینجا به منزله این است که من مثلا ده تا بچه هست ده تا وضع کردم. مشترک لفظی می شود. نتیجه وضع عام موضوع له خاص اشتراک لفظی است. از دریچه آن معنا افراد متعدد را می بینم برای افراد وضع می کنم و تک تک افراد بما انه متکثرٌ. ولی این جایی که ما می خواهیم بگوییم نه برای لفظ در آن حالت های مختلف بما انّه حالات مختلف. به طوری که حالت هم جزء موضوع له آن باشد. برای آن قدر مشترکش. برای قدر مشترک انسان در آن حالت های مختلف.

سؤال:

پاسخ: حالا آ« چیزها را در نظر نگیرید حالا آن بحث چطوری در نظر می گیریم. آن که شما می گویید مال عکس قضیه است. وضع خاص موضوع له عام مرحوم آخوند می گویند.

سؤال:

پاسخ: وضع خاص موضوع له عام را می گفتند گاهی از دریچه خاص عام را ما می بیینیم بر عام وضع می کنیم. عکس قضیه را مرحوم آخوند مطرح می کنند. من داشتم از باب تمثیل می خواستم بگویم. نمی خواهم حقیقت وضع عام موضوع له خاص را تحلیل کنم. می خواهم بگویم وضع عام موضوع له خاص، اوضاع عدیده است. به جعل واحد علقه های متعدد ایجاد می شود. علقه ها متعدد است ولی با یک عملیه جعل ایجاد می شود با یک وضع علقه های متعدد را من می خواهم ایجاد کنم. اعتبارات متعدد را می خواهم ایجاد کنم ولی با یک کار. یعنی در واقع من هم اسم این زید است هم اسم آن زید است هم اسم آن زید است. فرض کنید در یک روز برای ده نفر اسم می گذارم. تک تک اینها اسمشان محمد است به طوری که بر هر کدام بخواهم من استعمال کنم باید قرینه معیّنه داشته باشم مثل مشترک لفظی است. وضع عام موضوع له خاص مشترک لفظی نتیجه می دهد. ما نحن فیه اینگونه نیست. از دریچه آن مفهوم انسان که نسبت به آن حالات لا به شرط است، آن مفهوم را می بینم ولی نه بما انه سه حالت متفاوت. به طوری که من لفظ را در هر یک از حالات به نحو مشترک لفظی باشد که هم در هر حالات لفظ را به ازای انسان در حالی که مجرّد است بما انّه مجرّد هست بحث کرده باشم. یا بما انّه جزء للکل. آن بما هایش آن حیثیت هایی که وجود دارد را من تهی می بین. آن قدر مشترکی که بین انسان در آ« حالت های مختلف هست بر او وضع می کنند. این حالا

سؤال:

پاسخ: عام تر هم هست. جامع حقیقی به آن معنا نیست. جامع بین یک فرد هست در حالت های مختلف. عام تر است. هر یک از آنها فقط در حالت خودش صادق است این مفهومی که ما وضع کردیم در سه حالت صادق است. لفظ انسان چه در هنگامی که تنها تصور شود چه در هنگامی که جزء مفهوم انسان عالم تصور شود چه در هنگامی که جزء مفهوم انسان لا عالم تصور شود، در همه این حالت ها موضوع له اسم جنس هستند. یک نحو مصداقیتی دارد. البته مصداقیتش آخه بعضی از چیزها هست که سه فرد مجزّا مصداقش هستند یک موقعی مفهوم ما اطلاق احوالی که دارد یک فرد هست در سه حالت. عرض کردم مثل انسانی که در وجود خارجی هست. وجود خارجی شما در نظر بگیرید این انسانی که اینجا هست با آنسانی که آنجا هست با انسانی که آنجا هست به هر حال سه حالت دارد ولی یک انسان است. مفهوم هم این مفهوم سه حالت دارد ولی یک مفهوم هست نه سه مفهوم. این مفهوم وحدانی که سه حالت دارد ذهن انسان، لفظ انسان را به ازای این مفهوم من غیر تقیّد بالحالات، ذهن انسان می تواند این مفهوم را مجرّد از تقیّد به حالات آن تصوّر کند. این نسبت به همان اعتبارات ثلاث از یک جهت دیگر هم ما می گفتیم که لا به شرط است. نسبت به اینکه این حاکی از کثیرین هست یا نیست. از آن قالب های مفهومی که قبلا صحبتش را مفصل کردیم. از آن جهت هم لا به شرط است. می تواند در یک قالب مفهومی خاص قرار گیرد. این نکته را هم عرض کردم همه این قالب های مفهومی به دوالّ دیگر است. این جور نیست که ما لفظ انسان را نفس لفظ انسان کافی است برای اینکه آن مجموعه غالب و ذو القالبش را بفهماند. آن غالبش باید از جای دیگر فهمیده شود. لفظ انسان وضع شده است برای آن انسانی که می تواند در قالب های متعدد قرار گیرد. از این جهت که در چه قالبی قرار گیرد لا به شرط است. این توضیحی در مورد نحوه تصور ثبوتی موضوع له اسم جنس

خب بیاییم در بحثی که از جلسه قبل شروع کردیم. بحث سر مقدمات حکمت بود. گفتیم اولین مقدمه در مقام بیان بودن است. گفتیم معنای در مقام بیان بودن هم این نیست که متکلّم می خواهد مقصودش را بیان کند. اینکه متکلّم در مقام بیان مقصودش هست شرط تمام استعمالات است. اینجا یک بحث خاصی مطرح است. در مقام بیان تمام مراد باید باشد تا اطلاق نتیجه گرفته باشد. حالا با آن تفصیلی که قبلا گفتیم که در مقام بیان بودن آیا لا به شرط قسمی را اثبات می کند یا استیعاب را اثبات می کند که ما قبلا گفتیم در مقام بیان بودن استیعاب از آن استفاده می شود. خب بحث این بود که این مقدمه در مقام بیان بودن را از کجا اثبات می کنیم؟ آقایان گفته بودند اصل این است که متکلّم در مقام بیان باشد. شهید صدر اینجا این مطلب را مطرح کردند که این اصلی که شما می گویید آیا یک اصل شبیه اصل عملی مرادتان هست اگر این باشد ما همچین اصلی نمی شناسیم که عقلا اصل عملی ای داشته باشند به مناط رفع تحیّر که ما شک داریم که متکلّم در مقام بیان هست یا نیست بگو که در مقام بیان هست. نه، این اصل در مقام بیان بودن بازگشت می کند به یک اماره. و آن اماره هم ظهور حال متکلّم هست که در مقام بیان هست. خب ما در جلسه قبل صحبت می کردیم آیا واقعا همیشه ظهور حال متکلّم در این هست که در مقام بیان تمام مراد است همچین ظهوری به نحو کلی صحیح است یا نیست؟ ما فی الجمله قبول داریم در بسیاری از موارد ظهور حال متکلّم در این مطلب هست ولی به عنوان یک قانون عامه که در همه موارد ظهور حال متکلّم در این مطلب باشد این را منکر هستیم. ما می گفتیم در حالا اینگونه عرض کنیم اساسا امارات و از جمله ظهورات ناشی از غلبه هستند. علتی که یک اماره شکل می گیرد به خاطر غلبه است. فرض کنید چرا خبر واحد اماریت دارد برای ما؟ قول ثقه چرا ظنّ نوعی به مطابقت آن نسبت به واقع حاصل می شود؟ به خاطر اینکه فقها را ما بررسی کردیم معمولا راست گفته است. غلبه ای که مطابقت قول ثقه نسبت به واقع حاصل شده است سبب می شود که موارد جدیدی که قول ثقه باشد ما می فهمیم که این باید مطابق واقع باشد. الظنّ یلحق الشیء بالاعم الاغلب امثال اینها نکته اساسا اماریت امارات از غلبه ناشی می شود. حالا ببینیم واقعا این غلبه نسبت به ظاهر حال متکلّم هست که غالبا یعنی غالبا متکلّم در مقام بیان تمام مراد به شخص کتاب است چون برای اینکه اطلاق شکل گیرد، باید متکلّم در مقام بیان تمام مراد با نفس این خطاب باشد. بحث این است دیگر. غالبا متکلّم با شخص این خطاب، تمام مرادش را بیان می کند. آیا واقعا اینگونه است؟ به نظر می رسد که در بعضی از موارد جزما چنین نیست. یکی از آن موارد در اصل تشریع هست. این جایی که ابتدا تشریع. ابتدا تشریع اصلا همچین بحثی نیست. اگر نگوییم که غلبه با عدم در مقام بیان بودن است، معمولا آن طرف است. در مقام بیان تمام مراد نیست. و تمام قید و قیودات را نمی خواهد با همان خطاب بیان کند، لا اقل این طرفش مسلّم است غلبه با این نیست که با همین خطاب بخواهد همه تبصره ها و استثنا ها و قید های حکم را بیان کند. خارجا هم شما می بینید خارجا احکام ابتدا اصل حکم جعل شده است و قید و قیوداتش بعدا بیان شده است. این یک مرحله و مرحله دوم در جاهایی که آن موضوع مورد حاجت بالفعل شخص نیست. اصلا به خصوص در جایی که در آینده اصلا تحقق پیدا می کند. جایی که موضوع آن الآن تحقق خارجی ندارد. در آینده تحقق پیدا می کند. حالا بگوییم اینجا متکلّم در مقام بیان تصره زدن موضوعی است که دویست سال بعد، قطعا چنین نیست. اینجا غلبه به آن طرف است. یعنی وضع این نیست موضوعی که الآن تحقق ندارد. ولو بشود آن را تصور کرد حالا بعضی از چیزها هست که تصورش هم هنوز نیست که آن هیچی اصلا نمی شود فعلا چیز کرد. یا چیزی که بشود تصور کرد ولو به وجه ما امثال اینها، آنها را هم به خصوص آن جاهایی که اصلا محلّ ابتلا نیست. بعضی از چیزها هست الآن وجود دارد ولی نادر است. خیلی کم اتفاق می افتد اینکه بگوییم ولی یکی هست اصلا تحقق خارجی ندارد. فرض کنید بحث برنج را یک موقعی این است که در محیط عربستان که پیغمبر صلوات الله علیه در آنجا زندگی می کردند برنج اصلا نیست. یک موقعی می گوییم خیلی کم است. اگر آنجایی که اصلا نباشد ولی ولو اصلا هم نیست ولی در جاهای دیگر هست. این جور نیست که اشخاص اصلا برنج ندانند چیست خوردنی است پوشیدنی است بو کردنی است امثال اینها. جایی که اصلا تصور نکرده باشند موضوع را یک تصورات کلی نسبت به موضوع داشته باشند خیلی روشن هست که در مقام بیان نیست. آن جاهایی هم که در آن محیط اولیه خیلی نادر هست بگوییم با شخص این خطاب می خواهد آنها را بیان کند همچین غلبه ای وجود ندارد. بله اگر یک نفری از خارج محیط عربستان آمد و از پیغمبر سؤال کرد طبیعتا از پیغمبر که سؤال می شود باید آن در مقام بیان نسبت به آن جهت هم باشد. اینگونه نیست که به خصوص روایاتی که ابتدایی هست حالا یک روایتی که سؤال سائل هست این سؤال سائل را شما بگویید که سائل ها خب محلّ حاجتشان بوده است نسبت به موارد مبتلا به آنها متکلّم در مقام بیان هست علی القاعده معمولا سؤالی که می شود آن هم نسبت به افراد متعارفه اش بحث این است که اگر قیدی داشته باشد در این، یعنی افرادی که به طور طبیعی این در محلّ ابتلا این سائل هست خب غالبا این است که متکلّم در مقام بیان هست. اما افرادی که به طور طبیعی این سائل سؤالاتش به آن جهات ناظر نیست امثال اینها اینها را نمی شود بگوییم متکلّم در مقام بیان این جهات هم هست. خلاصه نسبت به افرادی که نادر الوجود هستند و افرادی که در آینده تحقق پیدا می کنند روشن نیست که متکلّم در مقام بیان با شخص خطاب هست. البته خب تا ظرف عمل باید بیان شود. روی همین جا این است که در این جور موارد اطلاقات لفظی شکل نمی گیرد. سابق که آیات قرآنی هم غالبا از این سنخ هستند. که در مقام بیان تمام مراد با خود آن آیه نیستند. خب یک اشکالی سابق طرح شد که اگر آیات قرآنی اطلاق نداشته باشند، عموم نداشته باشند، حالا این نکته را هم عرض کنم، در مقام بیان بودن نه تنها در مطلقات شرط جواز تمسّک هست در عام ها هم شرط است. در عام هم شرط است چون در صورتی عموم حجّت هست که متکلّم در مقام بیان استثنا ها باشد و استثنا را ذکر نکرده باشد. اگر در مقام بیان استثنا نباشد ما نمی توانیم به آن عام بما هو تمسّک کنیم. خب حجّیّت ندارد اراده تفهیمیه نسبت به اراده جدی در جایی که متکلّم در مقام بیان نباشد. حجّیّت اراده تفهیمیه و کاشفیت اراده تفهیمیّه نسبت به اراده جدی، در جایی هست که متکلّم در مقام بیان قیود باشد و آن قیودش را ذکر نکرده باشد. و الا اگر در مقام بیان نباشد، اراده تفهیمیه نسبت به اراده جدیه کاشفیت و حجیت ندارد. این حالا اجمال این بحث.

سؤال:

پاسخ: نه در مقدمات حکمت عام اراده تفهیمیه اصلا وجود دارد ولی از اراده تفهیمیه کشف اراده جدی نمی کنیم. در مطلق اراده تفهیمیه وجود ندارد. در جایی که در مقام بیان نباشد اصلا اراده تفهیمیه شکل نمی گیرد. یعنی چیزی را تفهیم نکرده است که ما بخواهیم بگوییم آن چیزی که تفهیم کرده است مطابق با اراده جدی هست یا نیست. در اصل شکل گیری اراده تفهیمیه در مقام بیان بودن شرط است.

سؤال:

پاسخ: آن هم اشکالی ندارد بگوییم که اراده استعمالی اش مثلا شکل نگرفته است.

سؤال:

پاسخ: البته نسبت به موارد، در اصل تشریع آن چیزهایی که برای اصل تشریع هم باشد آنها هم نه.

سؤال:

پاسخ: اجازه بدهید من این بحث را به یک جایی برسانم.

سؤال این بود که آیات قرآنی و روایات نبوی که برای بیان اصل تشریع حکم هستند باید اطلاق نداشته باشد در حالی که ما می بینیم ائمه معصومین به اطلاق آیات تمسک کرده اند. این شکلی است برای بیان بسیاری از موارد برای بیان احکام ما جعل علیکم فی الدین من حرج بنابر این امسهل المراره و بعد فرموده انّ هذا و اشباهه یعرض من کتاب الله اصلا. از کتاب خدا همین مطلب فهمیده می شود. هم تمسک کرده اند هم ما را ارشاد کرده اند که شما هم تمسک کنید.

سؤال:

پاسخ: این مطلب از کتاب الله فهمیده میشد.

سؤال:

پاسخ: نه نه انّ هذا اشباهه یعرف من کتاب الله نه اعرفه من کتاب الله. یعرف من کتاب الله. از کتاب خدا اینها فهمیده می شد امثال اینها. خب صحبت سر این بود که اگر اطلاق ندارد چطوری از کتاب خدا این مطلب استفاده می شود؟ ما قبلا این مطلب را عرض می کردیم که این اشکال را حاج آقا می فرمودند و پاسخ داده بودند که درست است آیات قرآن اطلاق لفظی ندارد ولی به هر حال تا ظرف عمل استثنا ها باید بیان شود. یک عام اگر تا ظرف عمل یا مطلق استثنا هایش بیان شود، اطلاق مقامی مجموع ادله شکل می گیرد چون در مجموع ادلّه هیچ قیدی ذکر نکرده است پیدا است که در مقام ثبوت قیدی نداشته است یا به تعبیر ما چون ذکر نشده است که در کدام یک از افراد هست ما می فهمیم که در همه افراد این حکم ثابت است. ولی در اینجا هم مانعی ندارد یعنی در واقع روح قضیه این است که عامی من ذکر کرده ام مطلقی ذکر کرده ام مقیّدی هم که در سنت وجود ندارد این مقیّد و استثنایی که در سنت وجود ندارد این کأنه همراهش است یعرف من کتاب الله به معونه این مقدّمه خارجیه که در سنّت هم در این زمینه قید و استثنا و تبصره ای وجود ندارد پس بنابراین باید حکم چنین باشد. در واقع مانعی ندارد اینجا ما استدلال به کتاب خدا کنیم. چون آن مطلبش امر عدمی است عدم ذکر قید خیلی وقت ها به آیات قرآن، آیات قرآن در واقع جزئی از دلیل است. آیه قرآن وارد شده است و استثنایی هم وارد نشده است پس بنابر این، این و حسب ما یعلم جایزٌ است از باب

سؤال:

پاسخ: حالا آن یک بحث دیگر است آنها بحث هایش را قبلا اشاره کردیم که عدم وصول عدم بیان. آنها را حالا من در مقام آن چیزی که موضوع هست که حالا عدم بیانش، عدم عدولش، امثال اینها حالا هر جوری که آن را تفسیر کردید. بحث سر این است که در مقام بیان نحوه شکل گیری اطلاق مقامی نیستم. بحث این است که ما در جایی که اطلاق مقامی حالا یا به عدم وصول یا به عدم بیان شکل می گیرد به هر حال ما می توانیم بگوییم آیه قرآن دلیل هست به اعتبار آن جزء دیگری که روشن هست که آن جزء هم در ما نحن فیه وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه نه چرا دنبال مقیّد می گردیم. چون می دانی که استثنایی در اینجا نیست. اگر قرار باشد که

سؤال:

پاسخ: نه حکم مسئله را می خواهد بپرسد. تخطئه نمی کند که چرا از من سؤال می کنیم. اگر احتمال استثنا می داده است هیچ مانعی ندارد. یعرف، این جور نیست که

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن یک بحثی که چه شکلی استفاده می شود در مثال ها خورد نشوید. بحث کلی را

سؤال:

پاسخ: بله درست است همین جور ست.

سؤال:

پاسخ: چرا توجه ندارد؟ این را توجه فرمایید این یک روایت زیادی هم هست که انّ للقرآن عاما و خاصا و مطلقا حالا نمی دانم مطلق و مقید هم تعبیر شده است یا خیر. متشابها ناسخا منسوخا این است که ما یک ذو القرینه داریم یک قرینه داریم قرینه های منفصله داریم هم دیگر را تفسیر می کند در خود روایات ما تصریح به این معانی شده است و اینکه به یک آیه می گوید چیزها به منسوخ گرفته اند به ناسخش توجه نکرده اند به عام گرفته اند به خاص آن توجه نکرده اند. به ذو القرینه اخذ کرده اند اینها که خب در خود روایات ما هم هست.

عبد الاعلی مولا آل سام هست اینها فقها هستند نه اینکه به یک راوی که هیچ

آن ظاهرا عبد الاعلی بن اعین است جزو متکلّمین هست و اینها علمای آن چیز هستند. نه اینکه در آن مقام آن جهتش نیست که انما یعرف القرآن من خوطب به. یک موقعی است می گوید شما اینها را نمی فهمید ما می فهمیم اینجا می گوید یعرف من کتاب الله. فهمیده می شود نه اینکه من میفهمم.

یاد بگیرید دیگر.

حالا علی أی تقدیر آنب حث های دیگر است خود امام هم علیه السلام از کتاب خدا به معونه اینکه پیغمبر استثنا نکرده است می فهمد دیگر. فرق ندارد یعنی چه بگوییم آن کسی که می فهمد امام علیه السلام هست یا ما هستیم. آن جهاتش را داخل در بحث نکنید.

سؤال:

پاسخ: نه مجمل نیست. همان فی الجمله وقتی بعد ذکر نمی شود معنایش این است که به بعد اعتماد کرده است. همین مقدار عرفا کافی است برای استفاده عموم.

فی الجمله یعنی تصریح به قید. تصریح به اینکه فی الجمله است. تصریح به جزئیت است. می گوید این حکم عام نیست.

ممکن است داشته باشد ممکن است نداشته باشد. اگر هم داشته باشد من الآن نمی خواهم ذکر کنم. ولی بعدا که ذکر نکرده است کشف می شود که نداشته است.

...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد